

بین تقصیر و خسارت بخودی خود محرز نیست و باید بشود برسد

### تعدد علت خسارت

در صورتی که خسارت فقط بواسطه تقصیر شخص صورت نگرفته و عوامل دیگری نیز در آن دخالت داشته اند باید تقسیم ذیل را قائل شد

- ۱- هرگاه خسارت قسمتی بعلمت تقصیر خواننده و قسمتی بعلمت قوه قهریه حادث شده باشد خواننده فقط تا حدی که مقصراست مسئول پرداخت خسارت میباشد
- ۲- موقعی که خسارت نتیجه عمل دو یا چند

نفر باشد متضامناً در مقابل زیان دیده مسئول می باشند و زیان دیده می تواند از هر کدام آنها مطالبه جبران تمامی خسارت را بنماید ولی در صورتی که يك نفر از آنها خسارت را پرداخت دیگر از سایرین حق مطالبه خسارت ندارد .

- ۳- هرگاه خسارت بعلمت تقصیر شخص دیگر و تقصیر زیان دیده هر دو حادث شده باند چنانچه گفته شد دادگاه سهم تقصیر خواننده را همین نموده و فقط تا آن حد مسئول جبران خسارت میباشد
- دکتر رحمت الله امین فر

## غرض و نتیجه قانون

غرض اصلی از قانون این است که يك حدی برای مردم باعتبار آنکه عضو هیئت اجتماعیه میباشد وضع گردد . این تجدید حدود و مرز بندی برای این است که عموماً مردم آنچه برای آنها و بر آنها است از یکدیگر تمیز داده یعنی سود و زیان خود را سنجیده و بعلاوه با آزادی دیگران حمله ننمایند . پس غرض و مقصود از قانون يك امر سلمی است که همان تجدید حدود و مرز بندی میباشد .

پیدایش فکر لزوم قانون بر روی این پایه و بنیان گردید که هر فردی از افراد انسان از لحاظ آنکه در هیئت اجتماعیه قرار گرفته است دارای يك حقوق و اعتباراتی است که حفظ و نگاهداری آنها برای وی نتیجه حیاتی خواهد داشت . از طرف دیگر همین حقوق و اعتبار برای تمام افراد همان جامعه منظور است . بنابراین تمام افراد بشر همان طوریکه حقوق حقه خود را حفظ مینمایند بایستی حقوق دیگران را هم حفظ نمایند . یعنی در نگاهداری حقوق این رویه را در نظر

بگیرند که : همه برای یکی و یکی برای همه . بمعبارتی ساده تر بشر بایستی هر چه را برای خود دوست میدارد برای دیگری هم بدارد و آنچه را که برای خود نمی پسندد برای دیگران هم نپسندد و خلاصه آنکه تمام مردم وظیفه شناس شوند و بحفظ حقوق خود و دیگران آشنا گردند . بدیهی است وقتی این حس در تمام فراد بطور تساوی ایجاد گردد طبعاً حس طرف داری از قانون هم جلوه گر شده و عموماً لزوم قانون را تصدیق مینمایند . در این صورت مجوع قواعدیکه تساوی افراد را نگاه میدارد قانون مینامیم . پس قانون عبارت از قواعدی است که نگاهدار موازنه فردی و نگاهبان برابری بر روی اساس مساوات بنیانش استوار است . در عین حال اجرای قواعد نام برده یعنی قانون موکول بنظر حکومت سیاسی و بطور اکراه خواهد بود . چه مسلم است که مردم دارای يك طبیعت و اخلاق نیستند . طرز تعلیم و تربیت هم فرق مینماید بعلاوه محیط زندگانی هر فردی يك نوع ملکات مخصوصی بوی میدهد و اینها

بزرگی هم باعث میگردد که همه مردم در اجرای قانون يك نواخت نباشند. بلکه باره از عناصر ماجراجونه تنها از اطاعت قانون شانه خالی میکنند بلکه تا بتوانند عظمت و احترام قانون را لکه دار مینمایند. در این جا است که حکومت بایستی اعمال نفوذ کرده و جامعه را باطاعت از قانون دعوت نماید.

گفتیم که قانون روی شالوده مساوات قرار گرفته این راه ما تا گفته نگذاریم که مساوات در قانون بر دو قسم است. باین معنی که گاهی این تساوی افراد در پیشگاه قانون حقیقی و بطور مطلق است. برای آنکه تمام یکی یکی ها و افراد حقوق دیگران را مانند حقوق خود مقدس و محترم می شمارند البته حکومت هم مجری عواطف مردم و بر روی محور حقیقت حرکت کرده و خواهی نخواهی مساوات حقیقی جلوه گر میگردد. گاهی هم مساوات نسبی و بطور مجاز است یعنی اگر چه اکثریت علاقه مند بقانون است ولی چنانچه اشاره کردیم عده هم حق کشی و قانون شکنی را شیوه خود قرار داده اند. در این گونه موارد است که زحمت حکومت نسبتاً زیاد شده و ناچار است که عناصر فاسده را اصلاح کرده (اگر بزه کار فطری نباشند) و آنها را باطاعت از قانون و اجرای تساوی نسبی دعوت نماید.

و چنانچه اندکی دقیق شویم میدانیم که مساوات نه تنها پایه و اساس قانون است بلکه چیزی را که عدالت و داد گستری نامیده اند در لایبای مساوات جای گزین شده و در خلال تساوی در حقوق قرار گرفته است. بلکه مساوات و داد گستری هر دو يك معنی داشته و مانند انسان و بشر دو لفظ مترادف اند. پس مساوات معنی داد گستری و داد گستری معنی مساوات و مولود این دو ناموس بزرگ آزادی و حریت است. بدین جهت یکی از علماء حقوق میگوید: برای کاخ رفیع قانون يك استوانه هائی است که تزلزل هر يك از آنها موجب

خرابی و انهدام بقعه و بنای شگرف قانون میگردد. از جمله آزادی افراد است که تا مرز آزادی دیگری دائر ماش وسعت دارد. بنا بر این آزادی در قانون تلازم با قانون دارد. این است که حکومت داد پرور هنگام اجرای قانون باید تا آنجائی که ممکن است دقیق شده تا این مفاهیم مقدسه قانون. مساوات. داد گستری. آزادی بر روی محور حقیقت رفته و مصداق واقعی خود را از دست نداده و مجرای اراده جامعه قرار گیرد.

در این جا از تذکر و یاد آوری این نکته ناچاریم تنها راهی که انسان را بحقیقت مساوات و آزادی آشنا بر روح عدالت و داد گستری نزدیک مینماید. همان وحدت قانون است. بمعبارت دیگر وقتی تمام افراد يك ملت در مقابل يك قانون متواضع شدند.

وقتی که قانون بتمام افراد هیئت اجتماعی بطور تساوی حکومت کرد. وقتی که تمام افراد يك ملت در استفاده از حقوق آزاد و خود را باطاعت از قانون ملزم دیدند. بدیهی است که روح داد گستری جلوه گر خواهد بود.

بنابراین کلمه قانون و کلمه عدل و داد در آغوش یکدیگر و باصطلاح فیلسوف تلازم هیولی و صورت دارند.

چرا؟ برای آنکه وقتی بافکار عمومی مراجعه می نمائیم می بینیم که در سلول های مغز و دماغ آنها جای گیر شده است که حقیقت داد گستری در يك کشوری موقعی عرض اندام مینماید که جریان امور بر روی محور قانون باشد.

بدین جهت است که وقتی داد گاه ها جریان امور دادرسی و داوری را بر روی شالوده قانون استوار داشتند طبعاً پرچم عدل و داد گستری باهتزاز در آمده و حقیقت آن در نظرها مجسم میگردد.

و بیرو همین نظریه است که بباره از داد گاه ها

دادگاه دادگستری اطلاق مینمایند. چه واژه Justice دادگستری مشتق است از واژه Jus که بمعنای حق است. بعلاوه علماء حقوق واژه داد و دادگستری را باین طور معرفی کرده اند: حقیقت معنای داد این است که دادرس ها بایک میل و رغبتی حقوقی که متعلق با افراد است ارزانی دارند. و این خود بدیهی است که حقوق افراد يك ملت را قانون آن ملت معرفی مینماید. بلکه قانون عبارت از همان قواعدی است که برای تحدید حدود تعیین مرزها و جلوگیری از تجاوزات و بالاخره تشخیص حقوق و نگاهداری آنها با رعایت مساوات و آزادی مقرر شده است. بنابراین توقیف و نگاهداری افراد در مرزهای قانونی آنها یعنی دادن آنچه قانون تصریح کرده است و بازداشتن از هر چه قانون اجازه نداده است. حقیقت دادگستری است. ناگفته نگذاریم که قواعد اخلاقی گاهگاه برای اجرای قانون و اشاعه مساوات و آزادی و بالاخره حفظ اساس دادگستری به منزله پشتی بان و تکیه گاه خوبی است. چه قواعد اخلاق هم این مفاهیم قانون، حق، داد، دادگستری، مساوات آزادی را مقدس تشخیص داده و اجرای آنها را برای سعادت بشر لازم میدانند. ولی تنها نگرانی در قواعد اخلاقی از این است که باصلاح جنبه خارجی و برونی بشر توجه نداشته و فقط باصلاح جنبه داخلی و درونی عطف نظر خواهد داشت. بعبارت اخیری قواعد اخلاقی در تعیین هدف درست نقطه مقابل قانون است.

برای آنکه قانون فقط بطرز رفتار و عملیات برونی افراد توجه داشته و ناظر باصلاح جهات خارجی هیئت اجتماعیه میباشد.

دیگر در این خصوص بحث و گفتگو از رویه ما خارج است. پس بهتر آنکه برای رعایت اختصار در نقطه نظری که داریم وارد شویم. علماء حقوق در کتب خود مبحث جداگانه برای این موضوع باز کرده اند.

### قانون و اخلاق

نظام و آرامش هیئت اجتماع بشر فقط در امر قوانین محفوظ نیست. بلکه قواعد و رسوم نیز در حفظ نظام دخالتی بزرگ دارد.

این قواعد و آداب را Lamorale (اخلاق) و گاهی هم Thudue یعنی زیبایی نامیداند.

اخلاق عالیة که مایه زیبایی معنوی بشر است. عبارت از يك دسته قواعد و رسوم است که هیئت اجتماع بشر آنها را محترم و اطاعت از آنها را واجب میدانند بدین جهت تمام افراد يك جامعه حتم و لازم است که قوانین اخلاقی را تا آنجائی که توانائی دارد رعایت کرده و احترام آنها را تنها هدف مقصود خود بداند. و گرنه مردم بچشم حقارت بوی نگر بسته و برای او قدر و قیمتی قائل نخواهند بود.

مقصود ما از قواعد و رسوم همان فکرهای عمومی است که تمام افراد بشر در آن ها متحد بوده و يك چیزهائی را زشت و یازبیا، بد و یا خوب تشخیص داده و باین تشخیص خود نیز عقیده مند می باشند. این خود بدیهی است که هر ملتی يك سلسله آداب و رسوم یای بند ولی نهایت بحفظ آنها علاقمند است بنابراین نگاهداری از انتظامات عمومی بحفظ و اجرای آنها کاملاً مربوط خواهد بود.

ارتباط آداب و رسوم با قوانین موضوعه

بایک نظری بروحیات يك ملت تصدیق مینمائید که آداب و رسوم يك ملت با قوانین موضوعه آنها تماس و ربطی بزرگ دارد. این ربط آداب بقوانین از چند جهت محسوس و نمایان است. چرا که اولاً احکام هر يك از آداب و رسوم مانند قوانین موضوعه در نهایت اعتبار و الزام آور است. یعنی فردی از افراد بشر چنانچه در قبال قوانین موضوعه بایستی متواضع باشد. در مقابل احکامی

که از لحاظ آداب و رسوم باو متوجه میگردد نیز باید تسلیم گردد.

و نایباً همانطوریکه حفظ نظام هیئت اجتماعی مربوط به حفظ و اجرای قانون است. همچنین آرامش افراد یک خانواده و آسایش دائمی آنها نیز در تحت نگاهداری آداب و رسوم خواهد بود.

بنابراین آداب و رسوم خانوادگی همان تأثیری را که قانون در جامعه ملت دارد. در یک خانواده کوچک خواهد داشت. این است که ما قانون را مولود آداب و رسوم دانسته و این دور در آغوش یکدیگر میدانیم. بدین جهت علماء حقوق متفق اند که بهترین قوانین قانونی است که شالوده اش بر روی اخلاق و عادات ملی باشد چنانچه در زیر ما این نکته را در تحت مطالعه خوانندگان میگذاریم.

#### موافقت قانون با عادات و اخلاق

یکی از نکاتی که نظر علماء حقوق را بخود جلب کرده است نکته است که ما در بالا بدان اشاره کرده و در زیر تا آنجائی که مقتضی است در پیرامون آن گفتگو می نمایم.

موافقت قانون با عادات و اخلاق در اجرای قانون بدرجه مؤثر است که بمرحله بدهت رسیده و مانند آفتاب ظهور و درخشندگی دارد. در این صورت علت این موافقت نیز تا درجه پدیدار است چه وقتی قانون با عادات یک ملتی از لحاظ امور اجتماعی و با از لحاظ ادبی توفیق داشت تا اندازه بار و روح روان جامعه آشنائی داشته و جریان امور پیروی محور عدل و داد خواهد بود. عبارت واضح تر عموماً ملل روی زمین آن قانون را پشتیبان دادگستری میدانند که در آغوش عادات و متکی با اخلاق باشد. ناگفته نگذاریم که گاهی شخص

مقنن و یا هیئت قانونگذار بتوضیح يك قانونی مبادرت می نماید که با عادات و یا اخلاق يك جامعه و ملتی توفیق ندارد. حالا فلسفه وضع این قبیل قوانین چیست؟ با اندک تأملی می دانیم که جهات سیاسی و یا اجتماعی گاهگاهی موجب می شود که قانونی بر علیه عادات و اخلاق يك ملتی وضع گردد. اینگونه از قوانین اگر چه برخلاف روحیات آن ملت ولی بتدریج و بمرور زمان سختیت و آشنائی با روح آن قوم و جماعت پیدا کرده و در ردیف آن قانونی که مولد عادات و اخلاق است قرار خواهد گرفت. ولی بایستی این نکته را هم از نظر دور نداریم که غالباً قوه مقننه برای آنکه يك عادات زشت و اخلاق ناپسندی را خورد کرده و درهم بشکنند قانونی وضع می نماید. یعنی برای آنکه يك عادات و یا اخلاقی را مخالف باشند ملی و یا منافعی حیثیات انسانی تشخیص داده است که ابدأ با مبادی قانونی کوچکترین ربط و آشنائی ندارد بدین جهت قوه مقننه برای ترقی و تعالی آن ملت بر علیه آن عادات شوم بوضع قانون مبادرت مینماید. بنابر این این گونه از قوانین اگر چه هنوز تأثیر خلاف ادبی از آداب و یا شائنی از شئون ملی است ولی چون برای ترقی يك جامعه وضع شده است البته مفید و مورد تقدیر خواهد بود و عبارتی دیگر این گونه از قوانین انمی توانیم مخالف با آداب و رسوم بدانیم بلکه در متن واقع مخالف خرافات و اوهام و پیدایش آنها دلیل رفاه فکری و تعالی روحی یک ملت است. علاوه همان طوری که مرض مسری از بشری به بشر دیگر سرایت می نماید. همانطوری که اخلاق از فردی بفر دیگری قابل سرایت است، همچنین قانون هم ممکن است از ملتی بملت دیگر سرایت نماید بدین جهت وقتی دو ملت در جوار یکدیگر واقع شدند بدین است و اقصی

که در آداب و رسوم يك ملتى دیده میشود بشدريج در تحت سرایت قوانین عالیہ رفع خواهد شد.

ولى سرایت قانون از ملتى بملت ديگر يك مراسمی دارد که ما در زیر اجمالاً از آن گفتگو مينه نميم قواعد نقل قانون از ملتى بمل ديگر

يکى از حقایق علمى که جمهور علماء حقوق بر آن اتفاق دارند این است که : قانون وقتى برای يك هیئت اجتماعى و ملت مفید و سودمند است که دفع هرگونه ضررى از آن ملت بنماید. يعنى بهترين قوانين قانونى است که برای کشور و ملت دافع ضرر باشد.

این نکته را قبلانشریح کردیم که حقیقت (زبان) عبارت از الم و دردی است که فلاسفه بفقدان لذت تعبیر کرده اند.

پس زبان و ضرر بهر عنوان که باشد موجب درد و الم و لازمه اش نبودن لذت است. و این خورد بدیهى است که آلام و لذائذ نزد تمام افراد بشر تقريباً يك سان و تمام ملت های روى زمین در این خصوص شرکت دارند چرا؟ برای آنکه بتحقیق پیوسته است که : طبیعت بشر در تمام قسمت های کره زمین مساوى و همه دارای يك نوع ادراك و يك قسم اجناس اند. بنا بر این وقتى يك فردى که از يک نوعند. فرضاً در يك خير و ضررى و یا سود و زيانى شرکت يافتند طبعاً در تحت يك قانون در آمده. و يك سلسله نظامات آنها را اداره می نماید و در این صورت هر قانونى که برای يك دسته آنها خوب و نیکو بود البته برای تمام آنها نیکو خواهد بود.

بلى طبیعت انسانیت در تمام افراد بطور تساوى و هیئت اجتماعیه مانند يك عائله و خانواده است که در مقابل این دو ناموس طبیعى لذت و الم خاضع میباشد

بعلاوه از وحدت و یگانگى طبیعت. آلات و ادواتى که بوسیله آنها دك لذت و یا الم می نمائیم. از حیث ساختمان و صورت نیز يك بوده و در نتیجه همه از هر سود و زيانى بيك شکل لذت و الم دارند. ولى البته می دانید که اسباب و اشیائى که در احساس نوع بشر و چگونگى ادراك وى تأثیر دارند باختلاف کشورهای روى زمین و در تحت تأثیر عوامل گوناگون تغییر پذیرند بدین جهت ممکن است که نحوه و کیفیت آن لذت و الم در نقاط مختلفه زمین مختلف و جور بجور باشد. فرض نمائید که يك امرى در مزاج يك عده احداث و یا ایجاد الم در کشورى بنماید همین امر در کشور ديگر دارای آن درجه تأثیر در لذت و یا الم نبوده. چرا؟ برای آنکه در جای خودش ثابت کرد. نیم که ممکن است انسان در تحت تأثیر دو حالت قرار گیرد. نخست حالت و صفت شخص و ديگر حالت و صفت شئى. و هر يك از این دو ممکن است يکى از دو تأثیر داشته باشد يعنى ممکن است ملايم با طبیعت و لذت بخش و یا منافی با طبیعت و الم آور باشد پس هر که و هر چه در این عالم است نسبت بماورای خود يکى از این دو تأثیر را خواهد داشت. ولى فرق و امتیازى که هست در این است که حالت و صفت شخص غیر از حالت و صفت شئى است. يعنى چه؟ يعنى حالت و صفت شخص تغییر پذیر است در صورتى که حالت و صفت شئى ابدأ در خور تغییر نیست چنانچه همه روزه مشاهده می نمائیم که اشیاء در هر نقطه از نقاط کره زمین با يك نظم و زوال معینى جلوه گر شده و هيچگونه تغییری در وضعیت خود نمی دهند.

مثلاً نباتات و همچنین جمادات در تمام قطعات سیاره ما از این دو جنبه يکنواخت مى باشند. يعنى الماس بر نيان در تمام دنيا الماس بر نيان است درخت انگور هم در همه جا درخت انگور است

های لذت بخشی مولم و يك چیزهای مولمی برای انسان لذت بخش است.

تصور ننمائید که تغییر حالت و صفت در آن چیز هاعلت این پیش آمد شده است. نه برای آنکه گفتیم که اشیاء از این تغییر و تبدیل کاملاً محروس اند. پس این قضیه در اثر همان استعدادی است که در نهاد انسان بودیمت گذارده شده است یعنی يك سلسله عواملی باعث می شوند که يك شینی لذیذ برای انسان در يك موقعی مولم و یا يك شینی مولمی لذیذ گردد.

مستر بنتام پس از اثبات این بحث علمی نتیجه می گیرد که قوانین اصولاً از ملتی بملتی دیگر در خوردنقل و انتقال اند.

با در نظر گرفتن مقدماتی که در بالا اشاره کردیم این نتیجه خیلی روشن و آشکار است چرا؟ برای آنکه يك جامعه و ملت در اثر يك رويه عوامل طبیعی اجتماعی، سیاسی و غیرها ممکن است يك قانونی که سابقاً در نظرش بی فایده و از لحاظ ضررهائی که بوجود آن قانون تصور می کرد برایش مولم و دردناک و از پذیرفتنش جداً استنکاف می ورزند يك روزی در تحت يك عوامل دیگری همان قانون را با کمال بشاشت و خورسندی قبول نماید چرا؟ برای آنکه این قانون امروز برای این ملت مفید و بدین جهت لذت بخش است.

ملك خلاقى

و بالاخره ملیونها سال بر جماد و نبات بگذرد حالت و صفت خود را از دست نمیدهد ولی اشخاص اینطور نیستند بلکه در امر عوامل اجتماعی، طبیعی، دینی، اخلاقی، سیاسی، ادبی و غیرها ممکن است حالت و صفت خود را از دست داده و يك حالت و صفت دیگری تحصیل نمایند این است که عده از علماء اخلاق بر خلاف آنهایی که اخلاق را طبیعی ر ممتنع الزوال میدانند جداً اعتراض کرده و بدلیل های روشنی مدلل داشته اند که نوع بشر با طبیعه استعداد تغییر اخلاق یعنی تبدیل حالت و صفت را دارد.

اخیراً عده از علماء حقوق بویژه آنها که در قسمت

حقوق جنائی تخصص دارند نیز همین رويه را پسندیده و معتقد شده اند که افراد بشر در سایه تعلیم و تربیت ممکن است که تغییر حالت و صفت دهند. این موضوع اگر چه يك موضوع عامی و در خورد بحث و گفتگو است ولی بهتر آنکه از تشریح این قسمت صرف نظر کرده و در پیرامون هدف مقصود خودمان وارد شویم.

از اشارات بالا اجمالاً دانستیم که نوع بشر بحکم طبیعت برای تغییر حالت و صفت شایستگی دارد. اینک این نکته را بایستی دانست که در نتیجه همین لیاقت و شایستگی است که لذت و الم همه وقت برای انسان مساوی و یکنواخت نمیباشد.

بلکه بشهادت تجربه معلوم شده است که يك چیز

## ایرانیان غیر شیعه در پیشگاه ماده ۲۱۴

### قانون کیفر همگانی

مرد میباشد؟

این دو سؤال بلافاصله بعد از بررسی قانون منافیات عفت و بالخصوص ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی برای

ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی چرا جزء فصل

منافیات عفت قلمداد شده؟

آیا صرف عدم اتفاق چند روزه موجب تعقیب